

سایه‌های درون-گوشته‌شده و تصاویر سینمردوده‌دوستانه

یادداشتی درباره‌ی (۲۰۱۹) *Indication* مجتبی حق‌جو

بزنیک

پاتریشیا مک‌کورمک مقاله‌اش «سینمازخیسم: تماشاگری تسلیم به‌منزله‌ی نیاندیشیده» را با نقل از سردی و شقاوت دلوز آغاز می‌کند: «مازخیست نیاز دارد باور کند رویا می‌بیند حتی وقتی رویا نمی‌بیند.» (۱) او سینمازخیسم را به‌منزله‌ی «گشودگی تماشاگر به تصاویر» تعریف می‌کند که در آن هر تماشاچی نوعی سینمازخیست‌شدن را به‌منزله‌ی شدن همراه با شدن‌های خود تصویر جریه می‌کند: «مثل فراخوان دلوز و گتاری به شدن. این نه تقلید است نه نسب بلکه وصلت است که فضای بین تصویر به‌منزله‌ی رخداد و تماشاچی درون‌گوشته‌شده را بند می‌آورد.» (همان، ۱۶۵). از دید مک‌کورمک:

خصوصاً در فیلم‌هایی که عاطفه یا تأثیر تصویر را به سرحدش می‌رانند — از فیلم‌های ژانر وحشت تا فیلم‌های انتزاعی — تسلیم‌شدن به تصویر ورای فهم، بیننده را به بیرون از مجاز معنا، و زمان فیلم، به سوی نوعی خلسه‌ی مکانی می‌برد که درون تاخوردن فیلم همراه با تماشاگر جسمیت‌یافته ساخته شده است. خطری در گشودگی‌مان به روی تأثیر سینمایی وجود دارد. در جریه‌ی درد از دست‌دادن معنای شیئیت‌یافته در تصاویر. همه‌ی تماشاگرهایی که به روی فیلم گشوده می‌شوند به‌طور بالقوه رابطه‌شان با سینما را برحسب جنسیت، لذت، و میل به چالش می‌کشند... سینمازخیسم پیش‌پیشی به سمت مواجهه‌های غیردیالکتیکی با خارج یا با غیریتی درون خود را پیشنهاد می‌دهد — خلسه‌ی عدم‌دلالت یا بی‌معنایی و جریه-ی سینه‌سکسوالیته... با این حال مهم در سینمازخیسم عناصر افراطی و نه غایب بازنمایی‌اند. (۱۵۷-۱۶۴). خمیده‌ها و برجسته‌سازی‌ها از نویسنده‌اند)

با این ارجاع مقدماتی، سعی می‌کنم فضای سایه‌وار تاریک ویدئو کوتاه (۲۰۱۹) *Indication* مجتبی حق‌جو، و کاری که می‌کند را تاگشایی و عیان کنم. اگر بخواهیم از جنبه‌های افراطی این اثر بصری حرف بزنیم باید نقشه‌ی بستر سیاسی-اجتماعی معاصر خاورمیانه و رمزگان‌های فرهنگی دیرپایش را همراه با ریشه‌هایش در انگاره‌ی تاریکی به‌منزله‌ی تصویراندیش‌های غریب و سهمناک ترسیم کنیم. یکی از اولین مثال‌های الاهیاتی ارتدادی و رمز هستی‌شناختی پیشااسلامی از این انگاره را می‌توان در متون مانوی کهن همچون کفالایا یافت که سایر قلمروهای روانی-جغرافیایی و زمین‌تاریخی به‌هم‌مرتبط دیگر از چین تا مصر را آلوده کرد. اثرات این ردپای خیالین و قصه‌وار، شبه‌عقلانی، و شبه‌اسطوره‌شناختی را حتی می‌توان در دیگر سنن ارتدادی از گمانه‌زنی‌های سهروردی در حکمت اشراق تا نوشته‌های ارتدادی عین‌القضات همدانی درباره‌ی شیطان‌پرستی و نور سیاه ابلیس پیمایش کرد. اما اینجا در *Indication* مقاومت ارتدادی علیه گفتمان مسلط حاکمیت، عقل را از نو تعریف می‌کند و می‌کوشد بالقوگی‌های براندازانه‌اش را از قیود سلسله‌مراتب‌های نوافلاطونی خلاص کند. بنابراین در این اثر عمدتاً با خوانشی تازه از تاریکی ذیل فرایندهای سکولارسازی و افق جنبش‌های اجتماعی در کشورهای خاورمیانه که متأثر از ظهور پارادایم‌های مدرن تفکر انتقادی بودند مواجه می‌شویم. اینجا خودمان را در عرصه‌ی سایه‌شدن می‌یابیم. همان‌طور که جیسون بهیک محقق در نوشته‌هایش راجع به برخی از بهترین آثار ادبی شناخته‌شده و مشهور نویسندگان فارسی معاصر سعی در نظریه‌پردازی‌شان دارد: «یک فرایند سایه‌شدن، که در راستای خط‌سیری شکل می‌گیرد که به‌نحوی هذیانی غیرخطی و نامتوالی است، که در ابتدا با جریان‌های مضمونی برخورد دارد و با آنها فصل‌مشترک می‌سازد.» خط‌سیرها و جریان‌هایی همچون «انهدام/زخمی‌شدن و توهّم/امر ناواقعی» (۲). چنان‌که بهیک نشان می‌دهد:

برای سوژه‌ی منهدم‌کننده. جلاد کسی نیست که مرتکب کشتن می‌شود بل نوعی هیولای وحشی است که در پس او در سایه‌ها می‌ایستد. خودش را در مقابل ارباب‌های نظم گویی در برابر یک صفحه‌ی نمایش محکم می‌چسباند. فکر می‌کند که پیروز شده است... هرچند درمی‌یابد که خود دشمنش محصول یک سایه‌شدن است. (همان، ۲۱۳)

*Indication* با یک حرکت سیال آرام دوربین در یک فضای بسته‌ی تاریک شروع می‌شود که در آن دید ما به نمایی از پایین محدود شده است و ما را از دیدن هرگونه چشم‌اندازی منع می‌کند: این نما نزدیک به سطح زمین حرکت می‌کند و نمی‌توانیم طرف دیگر فضا را ببینیم چون هیچ مگر تاریکی مطلق در کار نیست. نمای بعدی نیز نمایی از زاویه‌ای نزدیک به پایین را نشان می‌دهد: یک تصویر وارونه از درون یک فضای محصور دیگر و در انتهای این فضای فروبسته فیگوری مبهم را در آستانه‌ی فضا می‌بینیم که دارد دستش را به آرامی از پنجره‌ای شدیداً نورانی تکان می‌دهد. پنجره‌ای که کارکرد کنتراست بین فضاهای خارجی و داخلی را برجسته می‌سازد؛ اما منع می‌شویم از اینکه به این ابهام نزدیک شویم. باید فاصله بگیریم و تا حد ممکن به عقب و پایین برویم. اندک نماهای بعدی این استراتژی فاصله‌گذاری و جدایی را طوری پیش می‌برند که گویی در یک دخمه گیر افتاده‌ایم. با این حال، این دخمه‌ی خاورمیانه‌ای به سختی ما را به یاد آن انواع زندان‌های وسواسی ژنه (آواز عشق، ۱۹۵۰) یا برسون (یک محکوم به مرگ گریخت، ۱۹۵۱) می‌اندازد. خصوصاً برحسب زمان‌مندی و دیرند و چهره‌مندی؛ اگر هر گونه حسیت لامسه‌ای در *Indication* در کار باشد. این حسیت خیس‌افزار نوری از جنس سایه و خود کناره‌نمایش است. آن‌هم به دور از هرگونه فیگوراسیون متکی بر یک تای مرکزی و نزدیکتر به یک فیگوراسیون مرکززوده، چهره‌زوده، و سازمان‌زوده. یا در عوض به یک ازفیگورانداختن. چشم گیرافتاده‌ی دوربین، سردرگمی فشرده‌ی دید، به تصاویر شناور و سیال یک رویای روز آری می‌گویند. همچنان‌که به خردسیاست فرسودگی کابوس‌گون: این یک خیره‌نگاه انسانی نیست که مفاکی مطلق را به منزله‌ی برون-ایستایی یا وجود مفروض بگیرد بلکه خیره‌نگاهی غیرانسانی به‌عنوان تای متعاقب خود خارج است؛ خیره‌نگاهی که خودش را در میانه‌ی دیوار-لایه‌ها، پنجره-چینه‌ها، و مناطق سوراخ‌سوراخ تمیزناپذیری تاگشایی و عیان می‌کند؛ یک خیرگی-سایه که به‌طرزی برون‌گستر مجبور می‌شود درون فضاهای شیاردارشده دوام بیاورد و توی آن متراکم بشود. درحالی‌که از حیث درون‌گستر دیوار سفید را حفر می‌کند. فضایی صاف را فرامی‌خواند. و چشممان ما را رو به صحرای تاریک سرد زمینی دیگری گرانبار از سایه-بستارها می‌گشاید؛ یک تاریکی ورای برف و آتش که تا آنجا که علیه، درون، و به‌رغم سایه‌شدن نبرد می‌کند از تقابل دیالکتیکی درون و بیرون فراروی می‌کند؛ و از این رو، این ویدئو با تمایزش به «سینمای خام» آرتویی (۳) بلوک‌های منفصل فروپاشیده‌ی تصاویر سیاه و سفیدی را شامل می‌شود که از جنس فضاهای درونی نشت‌کننده و فضای بیرونی کران‌دار هستند. به بیانی سمپتوم-شناختی، جو سنگین و طاقت‌فرسای *Indication* به اثرات کشنده و سمی نیروهای واکنشی اشاره دارد؛ تصادمی بین دستگاه دولتی به‌منزله‌ی قطب آکسیوماتیک اندیشه و ماشین جنگ کوچک‌تر به‌منزله‌ی قطب پروپلماتیک اندیشه؛ فضای سایه‌وار ویدئو بر لبه‌ی فرایند حاشیه‌ای‌سازی قرار می‌گیرد که درون‌ذات این مبارزه بین قدرت برساخته در مقابل توان‌های برسازنده است. این ویدئو کم‌بودجه خانگی از شرایط بحران، سرکوب، و سانسور سیاسی اجتماعی ناشی می‌شود. همین‌طور از کشوری می‌آید که حکومتش بیش از ۷۰۰۰ معترض و فعال را در سال ۲۰۱۸ به زندان انداخته بود. (۴) این حذف انواع مختلف غیریت و دیگربودگی که همه‌ی صداهای متفاوت را خفه می‌کند به‌صورت شاخصی از یک استعمار درونی عمل می‌کند و راه را برای ناپیدایی گروه‌های دیگری‌شده، اقلیت‌های غیرشده، و جمعیت‌های به‌حاشیه‌رانده‌شده باز می‌کند. در بستری متفاوت، دلوز کارکرد و نقش نمادپردازی سایه نزد نیچه را برحسب ارجاعی‌شدن تشخیص می‌دهد؛ می‌توانیم با نظر به منفیت نیهیلیسم منفعلانه‌ای که از شرایط مذکور دولت انتحاری ایران نشأت می‌گیرد و گوشت شهروندان خودش را می‌خورد. کلمات خود دلوز را نقل بیاوریم:

سایه همان آواره، فعالیت خود گونه، فرهنگ، و حرکتش است. معنای آواره و سایه‌اش این است که تنها سایه پرسه می‌زند... سایه خود همین فعالیت است تا آنجا که هدفش را از دست می‌دهد و اصلش را می-جوید. (۵)

آشنایی‌زدایی آستانه‌ای *Indication* بر علیه امور گله‌ای می‌جنگد و در برابر منفیت سپهرهای مرگ‌بار بنیادگرایی توحیدی مقاومت می‌ورزد. و هم‌زمان سایه‌وار می‌شود. و این سایه‌ی سمی را در خودش یا در گورش حمل می‌کند؛ با این حال این گور تیره و دلگیر یک زهدان سوت‌و‌کور غیرمولد نیز هست که انگاره‌ی عقل‌سلیمی از باروری را به مسئله بدل می‌سازد و سوبیه‌ی آنتی‌تری قابلیت آشنای تولید را فاش می‌سازد: *Indication* یک لیتوپدیون را متبلور می‌سازد.

*Indication* به‌نحوی مهیب سایه‌های چند بدن را بر جاده نشان‌مان می‌دهد و بعد با استفاده‌اش از «برش غیرعقلانی» یک آسمان ابرگرفته‌ی تاریک را می‌بینیم. و سپس یک بدن ملبس تک‌وتنها که در فضایی برفی راه می‌رود؛ نمی‌توانیم آنها را به روشنی و به‌آسانی تعریف کنیم. نمی‌دانیم آیا مجاز هستیم با آنها همدلی داشته باشیم یا نه. غرابت وضعیت‌های گازی‌شان از (نا)موجودات ما را در یک جایگاه نامتعین مبهم می‌گذارد که مضطرب و گیج‌مان می‌کند: اینجا خودمان را در صفحه‌ی مکانی-

زمانی درون‌گوشته‌ای می‌یابیم که به‌نحوی سینمازخیستی مجبورمان می‌کند پیوستار بلوک‌های تصاویر را در شکافت‌ها [نشیزها] یا شقاق‌هایشان تعقیب کنیم؛ اینجا خردادراک‌های ما خودشان را به روی دیرند امر نالازم و غیرذاتی یا واجب‌لاضرور می‌گشایند. «اضطراب مازخیست به انتظار نامعین لذت و توقع شدید درد تقسیم می‌شود.» (۱) حق‌جو نمی‌کوشد یک انگاره‌ی اسارت استبدادی را نمادین کند. یا یک مانیفست سیاسی را بیان کند؛ در عوض، این نامادیت ناپایدار و بی‌شکلی سایه به‌منزله‌ی ماده‌ی بنیادین اثرش است که به‌صورت ماده‌ای پست و پست‌کننده او را مجذوب خویش می‌کند؛ و این سایه خودش را لکت‌زنان در سرتاسر بدن این ویدئو قی می‌کند. به‌بک در اثر دیگرش، ادبیات و فلسفه‌ی جدید خاورمیانه: تخیل آشوبناک (۲۰۱۰) درباره‌ی ضدمعرفت‌شناسی محوسازی حرف می‌زند. «همان که مصرانه خودش را نمی‌شناسد.» یک «فن متناوب در خودمحوسازی که به نوبه‌ی خود به سایه مجال می‌دهد که به اندام‌مصنوعی برای هر دو ابهام و اعوجاج بدل شود». همان که «مسحور کناره‌نماهای دقیق و فاقد ریخت است. خودش را بین کدری و ماتی. بیداری و خواب. برقرار می‌کند»؛ او درباره‌ی «یک خروج دسته‌جمعی بدون خروجی» حرف می‌زند. «از سنخ فاصله‌ی نامتناهی. در احاطه‌ی آوارها و ویرانه‌ها». و از سنخ «نیمه‌شب همیشگی». و نهایتاً از «تبعیدشدگان» و «حسیت اتلاف‌ها و زباله‌ها بر اساس محرومیت» به ما می‌گوید. (۷)

این ویدئو تا آنجا که من می‌دانم بخشی از یک پروژه‌ی در جریان است؛ بناست پروژه‌ی همواره‌ناتمام باشد. یا پروژه‌ای درفرایند. که یک زمان گشوده‌ی هزینه‌گری غیرتولیدی را به ما وعده می‌دهد؛ پس مستلزم زمانی نامحصور برای هر نوع خلاقیت ویرانگر و دستکاری درمقام برهم‌کنش بین نامعنا و معنا است که در آن امکان‌هایی با وجوه یا حالت‌مندی‌های متنوع در زمانندی و دیرند برای پیکربندی‌های حسی می‌توانند دیگرریار و دیگرریار آزموده شوند. این نظرگاه به دیگرگونگی و کثرت حال‌وهوای همواره‌متغیر ما. به سیالیت و پلاستیسیته‌ی فرایندهای بیناذهنی شناختن. به نیاز همیشگی به تولید عواطف نو و عرصه‌های نشانه‌ای تازه. و به ضرورت انقلاب‌های بی‌پایان به‌منزله‌ی انرژی خردخداد و گشودگی به روی خارج آری می‌گوید.

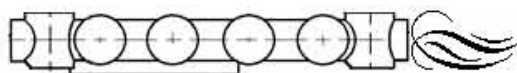
یوجین تکر در وحشت فلسفه (۲۰۱۵) درباره‌ی «زیادت تاریکی» در باتای و پروژه‌ی ناتمام او برای ندانستن بحث می‌کند. آنجا که تاریکی نه غیاب نور بلکه جذب خارج است؛ از این‌رو. او دو نوع وحشت را پیشنهاد می‌دهد: وحشت از چیزی در تاریکی و وحشت خود تاریکی:

متون باتای ظلمانی‌سازی امر انسانی را برمی‌گزینند. و با افشای تناقض‌آمیز سایه‌ها و نیستی‌ها در کانون امر انسانی خنثا‌سازی امر انسانی را ترجیح می‌دهند. تا نه به سوی دانشی نوشته‌ی درباره‌ی امر انسانی بل به سوی چیزی حرکت کنند که تنها می‌توان آنرا نوعی ناشناختگی امر انسانی. یا در واقع امر ناانسانی نامید. (۸)

از این حیث. به نظرم می‌رسد که اثر حق‌جو به غرابت حدودمان از دانش نظر می‌اندازد و ما را به درگذشتن از امر انسانی دعوت می‌کند: در این افق. مسئله‌ی حق‌جو آزادی از قید امر انسانی است (و نه صرفاً آزادی همه‌ی انسان‌ها/زندان‌ها از زندانی فرضی). برحسب یک اقتصاد لیبیدویی. *Indication* به‌نحوی تناقض‌آمیز تکانه‌ای شمایل‌شکانه را تاگشایی و عیان می‌کند که وائوده‌ای می‌سازد که در آن اضطراب تاناتوسی-واپس‌رونده با میل زمین‌ترومایی برخورد می‌کند. و ثمره‌ی سمی این برهم‌کنش تاریک می‌تواند به‌طور مجازی «تصویر سینمردوده‌دوستانه» نامیده شود؛ تصویری که می‌تواند به‌صورت لولایی بین تکینگی‌های ظلمانی‌شده و اجتماعی درراه عمل کند و از طریق تشدید فرایندهای گنبدگی بر علیه بدن استبدادی بایستد. الکساندر آر. گالووی در انتهای مقاله‌اش. «نور هرمنوتیکی چیست؟». بر این باور است که باید درباره‌ی یک رمز هستی‌شناسی برای نفت یا بنزین به‌منزله‌ی ماده‌ی تاریک یا هستنده‌ی سیاه حرف بزیم (۹). و اکنون به نظر می‌رسد که یک شیروترتری ناسینمایی *Indication* یک‌جور مرده‌دوستی را در رویکرد خورنده‌اش به تصویر دیرند. و زمانندی پیشنهاد می‌دهد طوری که به بدن مستبد حمله می‌برد و در برابر هر نوع ادغام یا دام همسان‌سازانه‌ی آپاراتوس غصب‌وتسخیر مقاومت می‌کند. تا آن حد که سیستم عصبی و مدارهای مغزی تماشاچی بتوانند به یک‌جور سینمازخیسم سوق یابند.

به نظر می‌رسد که این مادیت سینمردوده‌دوستانه به‌منزله‌ی مؤلفه‌ای مبنایی سرشت طیف‌هایی از دیگر محصولات هنری-اکتیویستی در خاورمیانه را مشخص می‌کند. اینجا و اکنون بوی خوردگی و فساد پارادایم‌های تصویری قدیم را می‌شنویم که در آن یک محلی‌جهانشمول‌سازی تکین تصویراندیشه‌ی خاورمیانه‌ای می‌تواند خودش را از خلال اکتشافی فرساینده بیان کند. و این کاوش تازه آغاز شده است.

- [1] MacCormack, Patricia. "Cinemasochism: Submissive Spectatorship as Unthought" in *Afterimages of Gilles Deleuze's Film Philosophy*, Edited by D. N. Rodowick, University of Minnesota Press, ۲۰۱۰, ۱۵۷.
- [۲] Jason Bahbak Mohaghegh, *The Chaosing: The Annihilation of Consciousness, Shadow-Becoming, and the Midnight of the Unreal*, Columbia University, ۲۰۰۴, ۸۳.
- [۳] Antonin Artaud, "Sorcellerie et cinéma," *Oeuvres complètes, vol. ۳* (Paris: Gallimard, ۱۹۷۰), p. ۸۳.
- [۴] <https://www.theguardian.com/world/۲۰۱۹/jan/۲۴/iran-arrested-more-than-۷۰۰۰-dissidents-last-year-says-amnesty>
- [۵] Gilles Deleuze, *Nietzsche and Philosophy*, Translated by Hugh Tomlinson, The Columbia University Press, ۲۰۰۶, ۱۱۱.
- [۶] Gilles Deleuze, *Masochism: Coldness and Cruelty*, trans. Jean McNeil, New York: Zone Books ۱۹۸۹, ۷۱.
- [۷] Jason Bahbak Mohaghegh, *New Literature and Philosophy of the Middle East: The Chaotic Imagination*, Palgrave and Macmillan, ۲۰۱۰, ۱۳۴-۱۳۹.
- [۸] Eugene Thacker, 'Excess of Darkness (George Bataille)' in *Starry Speculative Corpse [Horror of Philosophy, vol. ۲]*; Zero Books, ۲۰۱۵.
- [۹] Alexander R. Galloway, "What is a Hermeneutic Light?," in *Leper Creativity: Cyclonopedia Symposium*, Edited by Ed Keller, Nicola Masciandaro, & Eugene Thacker (Punctum Books, ۲۰۱۲), pp.۱۵۹-۱۷۳.



www.mindmotor.info